



شماره ۱۰۵۲۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: جهان است

مؤلف: محمد باقر بن محمد حسن طبرستان

موضوع:

۱۸۹۲

تاریخ تصدیق



شماره ثبت کتاب

۸۶۹۷۸



خطی - فهرست شده

۶۵۹۲

کتاب محمد حسن طبرستان

۱۸۹۲

بازدید شد  
۱۳۸۲

تاریخ سیاحت  
۱۴ - ۳۷



۷  
 کتاب محمد بن علی  
 ۶

بازدید شد  
 ۱۳۸۲

۱۰۵۴۹  
 کتابخانه مجلس شورای ملی  
 کتاب: جهات  
 مؤلف: محمد بن محمد بن حسین  
 موضوع: تاریخ  
 ۶۵۹۳  
 ۷۸۹۳  
 تاریخ: ۱۳۸۲

خطی «فهرست شده»  
 ۶۵۹۳

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21

[illegible]



مست آید خزن در میان معطوفان  
لطفی که در میان معطوفان  
معنیست که در میان معطوفان  
دل پرش خورج نهال و از کلمات بدیع  
کائناتین الباقی و از کلمات بدیع  
نوحی و از ظاهر معجزات و قدرت خداوند  
عجبت مشوید از این شایسته و از این  
هر که از این شایسته و از این  
مراجع و بهر چه در این شایسته  
نقصیر که بهر چه در این شایسته

افلاک و از این شایسته و از این  
در این شایسته و از این  
نقصیر که بهر چه در این شایسته  
نقصیر که بهر چه در این شایسته























قسم کرده باشد و زوایای منفرجه هم بجز این باشد و این  
 لایم انداز خود آمد که در هر دو زاویه انداز کند بجز  
 که در این معیشت چنانچه چهارم انداز کند بهضم و بایزیم  
 چهارم و هم در هفتاد و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم  
 بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم  
 تا نوزده گانه بدیده اند در آن وقت هم باشد که بجز  
 یا انداز باشد زاویه اقصی میان حجم و بیضی مراد است  
 که خطی است در دو سر بیضی و خطی که خطی است در دو سر  
 حجم و اقصی میان بیضی از بیضی که روز ندارد و در هر دو  
 که مثل این عبارت می شود است با بیضی که در دو سر  
 بیضی میان بیضی و بیضی زاویه بیضی در دو سر مراد است  
 که اقصی میان بیضی از بیضی که روز دارد و در دو سر بیضی  
 واقع می شود زاویه اقصی میان بیضی از بیضی که در دو سر  
 زاویه بیضی میان بیضی از بیضی که در دو سر بیضی از بیضی  
 روز نوزدهم زاویه بیضی از بیضی که در دو سر بیضی از بیضی  
 یا نوزدهم میان بیضی بیضی و بیضی و بیضی و بیضی

با این

با این است و این که نه تا مرز نوزده گانه است و این است  
 بجز این را شناخته بجز بیضی و بیضی و بیضی و بیضی و بیضی  
 عظیم و حاکم هر دو که بدیده اند و در ناقص یک خطی است  
 و بیضی بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی  
 و بیضی بیضی که در دو سر بیضی از بیضی که در دو سر بیضی  
 روز نوزدهم و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی  
 و مانند این است با بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی  
 غبار و کرد و خون و بیضی و مانند این و گاه بیضی  
 حاکم و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی  
 که بیضی بیضی و گاه بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی  
 بیضی بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی  
 و بیضی بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی  
 از نوزده و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی  
 و بیضی بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی  
 مذکور است از بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی بیضی و بیضی  
 و توقع بجز این تمام از قوه قوه و حرارت و قوه خطی



باید داشت و بجز این بقایا اگر از ضعف قوه غلظت  
 میزند و هرگاه هم رقیق باشد بجز این بوقت و هرگاه  
 ماله حاد بود و رقیق بود اندر نه باشد عرف و بجز این  
 و عاقلتر بجز این است که بر خیزد و بعد از آن  
 با سهراب و بعد از آن بجز و بعد از آن با دار و بعد  
 از آن بجز و غایده در معرفت بجای این است که در  
 روز با حور می راند و در او بر قوت میاید و در بزم  
 غذا هم بسکت تر و کمتر باید داد و در سیر و زاری طبیعت  
 باید کرد و بنوعی که غالب آید بر مرض و مغلوب غلبه و آن  
 مغلوب از زود با مر که غلبه شود بر آن از غلبه دایم با هم  
 مرض و مر باید که ماله خطه کند که طبیعت ماله مرض را چنان  
 دفع میکند و حکمیک ماله بنحو لطیف کند با نظریه مثله که  
 معلوم شود از غلبه ماله ای بنقض و نهاده بعضی و در  
 حله و انتفاع آن به اند که طبیعت دفع ماله بجز می کند  
 یا توی کند و در سار ولی ف بیشتر برین نه ماله یعنی و اگر  
 چنین ماله با بی بلادت و هذیان و استواری جای

و هرگز

و سر خشم و خارش بنیز و اندر آن معلوم می شود که بجز  
 بر عاف خواهد بود که ماله مرض را بکسر که متولد شود  
 بسیار است که در غلبه و خارش بجز کند و بجز این معلوم که مرض  
 که بقایا سهراب است رعایت بجز این است که گرم و خشک میزند  
 کند و از این دایره بجز طبیعت و اگر بجز این است که  
 ورم در طرف یا ماله بیشتر که بجز که در سیر و زاری  
 باشد هم زود معلوم می شود و بجز این روایع اولاً میزند  
 موضع بجز ماله است استواری ماله اولاً سهراب است  
 گرم کند و پوشیده شود که در حله و امر مرض حاده  
 ماله حله اندک اندک و کدنه و چهار ماله را قرار داد  
 بنقض و سهراب طبع ماله بنقض ماله که در دایره  
 علم که اندر و عرف اطب تقدمه المعرفه می باشد  
 منتفع و معلوم می شود که بجز این ماله باید کرد و در بزم  
 اندک اندک ماله از این ماله بنقض و از حال بجز و در ماله  
 که طبیعت بجز ماله حال بیمار حله ماله **نقص حله**  
 در بنقض بنقض ماله است بجز ماله ماله ماله ماله ماله

نقص حله

برای تعدیل روح بهیم و اخراج فصلت از او  
 که از او هر قدر از این شایسته و از این لایحه  
 بدست میگذرد بهر اندازه است **جنس اول** مقدار و قیام  
 بهیض معتدل نه است طویل و قصیر و معتدل بهیض و عارض  
 ضیق معتدل بهیض مشرف و منقوض معتدل بهیض و از این  
 این مقام که عبارت از ضرب کرم و حد از جهت درشتی  
 بر و صفت شش خاص منقوض و طریق مشرف است  
 که بهیض معتدل را میگویند و این عبارت و تنوع  
 منقوض و مشرف و غیر این قرار داده اند که منتهی  
 است که در ده مرتبه را گشت باشد و قصیر کرم و تنوع  
 بهیض قدر و عارض است که در گشت مقدار بسیار  
 کرم و ضیق حد است و معتدل متوسط بهیض و مشرف  
 گویند که بهیض مرتفع شود و بهیض برود و منقوض  
 از این عشران است که بهیض و معتدل است متوسط باشد بهیض  
 و از این هر یک است معتدل اگر که او را در حد و در لایحه  
 است که هر یک است زیاد در قطره شش را نام عظیم

و ناقص

و ناقص در قطره مذکور را اجزای زیاد و در حد و تنوع  
 غلیظ و ناقص در این دقیق **جنس دوم** کیفیت حریص  
 بهیض است باکنت و ان با قوی با ضعیف با متوسط **جنس سوم**  
 ماخوذ است از این هر که و ان با سیر است با طویل  
**جنس چهارم** ماخوذ است از این که کرم و مشرف است  
 قیض و طویل است و ان با متوسط است که کم و زیاد است  
 که بهیض مرتفع شود و منقوض معتدل با متوسط است  
 ماخوذ است از حد است و این و ان با حد بالین با متوسط  
 بهیض **جنس پنجم** ماخوذ است از طبع ان با کرم است سرد است  
 با معتدل و سیدال لیل مجلس اگر چه است جمیع است عموم  
 دارد و لیکن طبع شربان گاه است که فی نصف سار بدن  
 چه شربان و عاقل و حوت و غلبه که در او است کرم  
 از حوت که در سار بدن و بدل که منع حرارت  
 بر است است **جنس ششم** ماخوذ است از مقدار مایه  
 العروق از طریق و ان با مختل است با خالص است  
 بهیض **جنس هفتم** ماخوذ است از استواء در اجزای



از عظم و صف و سرعت و بطور و سایر احوال و احداث  
در این **قسم** ما قدرت از ان نظام در حرکت  
یعنی اصله تر یک لقی باشد و عدم ان نظام کم بجهت از  
احوال نبض لاجری باقی نماید **قسم** ما خود  
از وزن و وزن نبض عبارت از وجوه است  
معدت میان حرکات و سکات است و آن جهت از  
یا غیر جید او را و در یافتن وزن نبض حدود  
جید چهارم باید با ملکه قدرت رضایت موسیقی  
خفیه نماید که جهت نبض چهارم نمک شود این نوع  
حار و زرد است پس اگر داده شود جهت را در حرکات  
و آنکه مطابقت کند بر وجه من قدرت کند البته نبض  
عظیم خود و جهت و اگر حاجت را در تریب سرعت و اگر  
با فرط را در تریب متواتر نبض غیر که می رسد و اگر آنکه  
کند جهت صحت که در تریب بعد سرعت نبض با صحت و اگر جهت  
با حرارت را در تریب با سرعت متواتر نبض و اگر جهت  
باشد متواتر نبض با غیر و اگر نبض غیر نبض نبض

قوة

قوة جب عامه عندا با خطی که در او اینها باشد  
اگر چه قوه نبضها قوی است و این در تریب نبض حرکت  
را در تریب نبض است که هرگاه حرکت نبض نبض اول از  
نبض نبض در تریب نبض و صحت نبض نبض را در تریب نبض  
نبض و اگر نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض  
نبض در تریب نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض  
جهت نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض  
نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض  
باشد با طریقه نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض  
در نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض  
در نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض  
که در نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض  
استقرار نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض  
اصغر دلائل نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض  
و سایر دلائل نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض  
در نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض نبض



















خط خراج عروقه مانند غیر تنبر که در سر درون کما  
 متعصی میجو و محض در خط در ای متعصی میجو  
 عصبوت میگویند غیر از این که افروختن خوار و عصبوت  
 در جمع شدن خط و مسوقه عصبوت گفته اند و در  
 غیر از خط که در دست بیشتر باشد اند و در آن وقت جمع  
 میجو و نوبه آن هر روز باشد و چه صغر اکثر از عصبوت  
 از بودت و کما عصبوت که است اند و نوبت هم روزی  
 میباشند و بزرگ در میان میباشند و کما از آنها جمع بود  
 کمتر از نیم باشد و نوبه آن هر روز در میان باشد که در آن  
 بسیار کم است زعفران میجو میگویند و چه خرم در دست  
 از جمع اخلاط و در اندرون را میباشند گفته اند که  
 که از او کم رسد و در آن وقت میگویند بطریق با خط  
 و چه معلوم شد که هر یک از این اخلاط هم در سر و کما هم  
 در اندرون متعصی میجو نیز پس اگر در اندرون عروقه  
 شوند و در این کم رسد و اگر در سر متعصی شوند و در  
 بهم رسد معلوم میجو که هر یک از این اخلاط یک قسم در

دیکر قسم

دیکر قسم تنبر و در هر حال صغیر و بزرگ خون که از سر و کما  
 چنانکه میباشند بهم میباشند اگر چه خارج عروقه باشد لا بطریق  
 نوبه که در میان اخلاط باشد علم است پس از این اخلاط چهارگانه  
 چهار قسم است و اخلاط در دو چهار قسم است و عروقه بهم  
 که نوبه است قسم میباشند و اینها را حیات میگویند و میگویند  
 گفته اند که بر قیام تنبر خط است که هر یک میجو و در هر یک  
 از آنها را عصبوت است که در وضع هر طاهر از جهت صغیر است  
 که از عروقه نوبت است اند و اگر آن میجو آن **نصف**  
 در دست نوبه صغیر و اگر که خارج عروقه و از اعصاب در دست  
 گفته اند که هر یک نوبه دارد و علامت آن است که در دست  
 غش در دست و در دست و در دست و در دست و در دست  
 و اخلاط و نوبت اخلاط و نوبت است و اینها را حیات میگویند و میگویند  
 تنبر عظمی که اگر از او مانع خواب و آرامش میباشند  
 باشد که کما میباشند گفته اند رسد هر کاه تنبر یا عصبوت است  
 سبب است صغیر است خصوص اگر که حیات و عصبوت است  
 جسم باشد و نوبت که کم باشد و عروقه که نوبه باشد









و بر هر بنا هزار دهم فرخون در صورتی که در نظر قرار و  
 قوت فحم باشد و اگر ضعف الزام فحم باشد بنابر هزار دهم  
 لا علیه جود با در ده مینو و گاه بر ممت که بر مینو  
 و فرغت خود کرده باشد و بر هر بنا و لیست و در سوخته  
 و ما که گرفت کم است در صورتی که خود با رفو بر کرده  
 مینو لا تا تکلیف است احتیاط است که در ده مینو تا هزار دهم  
 خود و گاه باشد که بنابر هزار دهم بر بنیاد فرخون و اگر در است  
 و التهاب بسیار فحم باشد است در ده مینو فحم تا گاه  
 میتوان نام دو گاه باشد که لا مینو مینو را در اگر  
 با بنیاد بر بنیاد خود مینو بوی است البته با رفو بر کرده  
 خود بگفته است که است که تب صفرا و بر مینو در بنیاد  
 بهارم بر طرف مینو و بنیاد مینو که چهار ده روز نهد  
 بمیان **نصف** در تب صفرا و در اگر که ان را غلبه لازم  
 و بعضی مینو مینو خزانده غلبه مینو بوی است غلبه مینو  
 و فحم و با که است است که همان غلبه است بنیاد مینو  
 و تب کم تر باشد و در آن صورت مینو مینو که با هر از آن و حار است

سببه

سببه مینو و مینو دو فریق دیگر است که در بنیاد مینو و تب  
 مینو و بعضی دفع مینو و در مینو مینو مینو و در مینو  
 تب مینو و التهاب و فحم است بسیار مینو مینو مینو  
 در مینو است و در ده مینو و با هم مینو و با مینو مینو ان  
 است و در ده مینو و مینو مینو مینو مینو و فحم مینو  
 است مینو مینو مینو مینو مینو و مینو مینو مینو است  
 که مینو و مینو و بر هر مینو از مینو و در مینو  
 در مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو  
 نهایت مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو  
 که تا روز مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو  
 انکه باید کرد و غلبه مینو مینو مینو مینو مینو مینو  
 که در مینو و اگر مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو  
 و گاه است که مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو  
 مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو  
 مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو  
 مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو  
 از در مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو مینو



















مرغ و بیره و هر قسم طایر که خواهند خورد و در  
 غذا که موله شود است اجتناب فرمودن لازم است  
 مثل دخیان و لبنیت و شیرینک و غیره خوردن  
 آنها و نیز نباید که غذای و ترشها کند تر طایر که  
 و آب کام که کامها را خنجر قند می تواند خورد و ترشها  
 از مرغ و غیره می تواند داد و حمله خنجر این کوفت  
 بطول کشیده و تسخیر غذا را می تواند کشاید و  
 دو بار بسیار نماید تا کوفت را بدین حال که  
 مدتی بیدار و در این صفت بسیار گفته اند و باید  
 بود و غلیظ می باشد تا مصلح بسیار خورده و تقویت  
 همه دفع آن می تواند کرد بلکه اگر به مصلح خورد  
 شود آنچه لطیف است و معده خنجر و غلیظ نماید  
 و اضطراب و تشوش ببرد و بکشد و بکشد و اگر  
 است که بت ریح بپزد و بپزد و بکشد و بکشد  
 در مصلح دادن و تقویت می کند و بسیار از خوردن  
 آنها و بپزد و بپزد و بکشد و بکشد و بپزد

صف

صف است و بپزد و بپزد و بکشد و بکشد و بپزد  
 بر سر و است و بپزد و بپزد و بکشد و بکشد و بپزد  
 و مصلحت تره و مصلحت تره و مصلحت تره و مصلحت تره  
 که کام و است و بپزد و بپزد و بکشد و بکشد و بپزد  
 تخم شنب و مصلحت تره و مصلحت تره و مصلحت تره  
 اصل و است و بپزد و بپزد و بکشد و بکشد و بپزد  
 و خنجر و تره و بپزد و بپزد و بکشد و بکشد و بپزد  
 لضع یا فته باشد و مصلحت تره و مصلحت تره و مصلحت تره  
 و مصلحت تره و بپزد و بپزد و بکشد و بکشد و بپزد  
 که در خانه و بپزد و بپزد و بکشد و بکشد و بپزد  
 سحر بداند و مصلحت تره و بپزد و بپزد و بکشد و بکشد و بپزد  
 بود و بپزد و بپزد و بکشد و بکشد و بپزد  
 و بپزد و بپزد و بکشد و بکشد و بپزد  
 می نماید و بپزد و بپزد و بکشد و بکشد و بپزد  
 و غذا در لام که مصلح و مصلحت تره و مصلحت تره  
 قیحه و بپزد و بپزد و بکشد و بکشد و بپزد



و گوشت مرغ و بیره و قشقرق آنها در لایم سترحت  
از جویبار خواهد بدانه و از غده ای که میماند  
در او فایده که استرحت میکند و مصحح و مصلح  
از معده است که در ضایع مذکور است بقدریک  
میفرستد بخوبی که آن معده را در سیر کوفت  
ناقص نموده اند و در او ای که در سیر کوفت نمانده  
میلحق میگردند و بجهت مصلحت دارد و در این  
بهار صحت میآورد و صحت میآورد که اگر صحت  
نماند از این کرم به و مصلحت میآورد  
در صورت از دارل سیر و در ای که در او  
نماند که اصلیه حواری آنها که جنس طبعی  
نمونه بلکه در حقیقت حواری است و صحت  
نا اصلیه حواری است و در ای که در حقیقت  
مذکور در حقیقت و مصلحت و در او  
که در حقیقت صحت میآورد و مصلحت  
و بجهت آنکه در ای که در حقیقت استرحت

خبر که منسوب به منسوب میاید داد که ضرر و عاید از دوا  
کرم هم رسیده باشد ما بین فلان و فلان علیهم السلام و او  
در هر که از اربع لازم میگویند همین طریق است  
بعینه و بقایه که از آنکه که در دوا میافزاید نعمت  
و از آنکه که از اثرش میاید که در دوا میافزاید نعمت  
الزوائد و اینها قاعده کلی است که علیهم السلام و او  
از خطی از اخلاط بعینه علیهم السلام و او  
و میافزاید که است که در دوا میافزاید نعمت  
بیشتر از آنکه که در دوا میافزاید نعمت و از آنکه که  
لازم میگویند و بسیار در الوقوع است است  
قوانین علیهم السلام قسمی که میگویند و از آنکه که  
جسم میافزاید میافزاید جسم میافزاید جسم  
نعم از تمام تن میافزاید و در هر حال است  
الحال شروع در این اقسام تنها میگویند و که  
معالجات آنها کنیم بعون الله تعالی  
در تنها میگویند و از آنکه که در دوا میافزاید نعمت







[illegible]

کہ درود

[illegible]









مطلق میانه و هرگاه حرارت افراطی طبعی کرده شود  
در احوال طبعی کرم کند که بصورت عصاره یک سبزه  
مرتبه هم است از دق بمنزله اکثر انش روای که در حرارت  
سوزش شروع در ریحی روای کند که فتنه نیز کرده است  
و این مرتبه را از فتنه که بند و اینرا ابتدا و وسط و اینها  
و خلد از مرتبه اینها که فتنه است که خدا خواسته باشد  
و هرگاه حرارت افراطی طبعی شود که فتنه را که  
انش روای را سوزش شروع در ریحی فتنه کند که  
تألیث است و اینرا فتنه گویند و در هر یک فتنه  
و فتنه نیز گفته اند و علیه این مرتبه فتنه است و عرو  
دق اکثر بطریق انقباض اینها را طبعی و عروست که  
شدن احدی طبعی که ارواح و اعصاب کرم که فتنه است  
ایک سبب را عرو که اولاً عوار را مبتنی با عفا  
تک و کاه فتنه که در تنها چون قوت فتنه عفا  
لیم بر طبعی با الف و شرب و دوا و الیکنه و  
ان با طبعی که جزر او دهد و عوار اینها در اکرم  
کرده بدق منجر فتنه و کاه باشد که تب دق مرکب شده

طبعی

طبعی و از این مرتبه فتنه مذکور فتنه فتنه است  
و اینها فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه  
و فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه  
و علیه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه  
و علیه ان از احوال بیرون و عروست تب دق  
صلدت و دق فتنه و فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه  
ان و عروست فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه  
فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه  
ان فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه  
و هرگاه دق بر فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه  
و عروست دق بر فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه  
عوار فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه  
کرم تر است و عروست فتنه فتنه فتنه فتنه  
فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه  
و هر چه و عروست فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه  
اطباء لب انکه بعد از غذا عوار فتنه فتنه



























کم است و در بر سر نخوابد و از برغم هوا نیز ضرر است و  
تندرست فایده و طریقت بیرون و کاه و خیار و کاک  
و بنج و دانه را در روغن ماهی خوشتر از بنج و بنج  
و کسر و بنج و در صورتی که از برغم هوا نیز  
و برایش و قیلوله در لاکتوس دارد و بدک و در حشر از  
تخت و جوع و اغذیه مخمور و کسر و کسر و کسر و کسر  
اکثر بخورد و کاه و خیار و کاه و کاه و کاه و کاه  
است و در وقت صبح و کاه و کاه و کاه و کاه  
خصوصاً در کرم و خشک است و مزاج آن کاه و کاه  
الکامین و تندرست و از برغم هوا و کاه و کاه و کاه  
خلطی بود از طرف کاه و کاه و کاه و کاه  
نمود و در وقت صبح و کاه و کاه و کاه و کاه  
به نام و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه  
بسیار شود و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه  
در وقت و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه  
اطراف و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه

در بنو قریظ

[illegible]





اصحابی مرض و طاقت اند اندک بخند کس که نوزاد را  
در صلب رسیده که قوت را ضعیف کرده و عود قوت در  
حالت غلبه نیست پس از این چه کس که تر از مرض اول است  
و کس که عارضه تر از قوت باشد یا صلب یا درین است اگر کس که بعد از  
مدت از ضعف مرض بگذرد و در قوت قوی شود و قوت  
بیشتر و هر کس که در آن لحظه مرض خطا طبع است یا آن  
تر است و هر کس که در آن لحظه سبب غرض باشد اگر کس که با  
سبب دیگر و خوف تر است در هر کس که ضعف تر است  
یا قوت تر است و اگر مرضی که در ماضی رسیده کس که  
میکند و عین حجت و مراد در عین کس  
عده که در آن تر است که ضعف قوت و عدم قوت  
طعام و عسل و سوء المزاج و عظم مضطرب و عسل  
و قوت تر است و کس که در آن تر است و عسل و عسل و عسل  
که قوت تر است در او است و قوت تر است و عسل و عسل  
شد و علیه این مرض همان علیه مرض اول است اگر کس که  
بیشتر و الا علیه اصل مرض است که در این اهتمام بیشتر باشد  
به آنچه که مذکور شد **مصلحت** در احادیث که عارضه تر است

و علیه

و علیه آن و اینست که در قوت  
که عارضه تر است و عسل و عسل و عسل و عسل  
است که مصحح نمیشوند از کس که عود قوت  
که عارضه تر است و عسل و عسل و عسل و عسل  
است و عین اگر عارضه تر است و عسل و عسل  
من است که تر است و عسل و عسل و عسل و عسل  
میکند در آن لحظه عارضه تر است و عسل و عسل  
آن عین حجت است و عسل و عسل و عسل و عسل  
بیشتر و عسل و عسل و عسل و عسل و عسل  
که عسل و عسل و عسل و عسل و عسل و عسل  
و کس که تر است که در عسل و عسل و عسل و عسل  
حالت که عسل و عسل و عسل و عسل و عسل  
خطا و عسل و عسل و عسل و عسل و عسل  
نه عسل و عسل و عسل و عسل و عسل و عسل  
احد خطا در عسل و عسل و عسل و عسل و عسل  
مبدل عسل و عسل و عسل و عسل و عسل و عسل



و اگر امتداد داشته باشد ششها را قهقاری و لا قوت  
 و بنیه این برجات طبعی باشد پس از این حالت و کلمات  
 مشکند که آنه قنوه هم معده قوت و الیه نظم و قوت  
 و قنوه ضعیف در نزد قهقاری و قنوه قوت  
 حالت این در مرض در او مشترک است با سیرجی  
 و نیز در مرض سیرجی که بقیه چیزها کم کند و اخلاص  
 از سیرجی و اوراحات نفوذ مخصوصه سیرجی  
 او سرعت و در قار و غلط و صغ و صداد و  
 سر و خست نفس و جودالات سیرجی که که خطار در خط  
 باجه ماده است باید که کجی نبیره و معالی باید که در مرض ارش  
 شک ماده مغولی قنوه شکست غیر قنوه و نفوذ کند  
 و قنوه سیرجی شکست معذات و اگر بقیه اصحاب  
 نفوذ خط سیرجی کند و اگر مع مرض سیرجی حصره  
 باشد زعفران رنگند که با باشد که بکس میخوردند  
 که با استفراغ حاجت نمند پس در استفراغ استفراغ  
 و در معده بر طوط ضرورت بعد از استفراغ

بطریق

بطریق مذکور و لکن ارجح آن رفتن و رفع سوزش است و زود  
کردن و در حمام غرق نما کردن حضرت و از آنکه دعای  
و از آنکه گفت احضار نمایند و چنین قوت کبریه است  
مناسب است و در خلد و آنکه معده کجایم نزدیک و منور  
در حمام مغیرت باشد و در سوزش آمدن از حمام فقط  
و جیب و آنکه با هوا تصرف کنند و در سوزش قرار گیرند  
تا اثری از سوزش نباشد و بعد از آن با آب غسل نمایند و  
از آنکه در سوزش با نمک غم و عصب فقط احضار کنند و اگر  
احضار نمیکنند و طبقت نرم شود معلوم میشود که عذر  
بسیار بخورد و نصیب از عذر نمایند و بعد از آن که  
و نیز از آنکه و اندام آن کند و بسیار بخورد و سوزش  
و نیز سرد باشد و البروده ضرر نکند و در او آب  
لطیف میل نمایند و بعد از آن که آب بر معده رود و از عذر  
سوزش و در عذر بر تر تر کنند و در آنکه سوزش  
که در اما حلیاتی بسیار آنها ذکر شده جویند  
بار که از بر این تقویه هر دو مانع و از آنکه سوزش











۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

















و در شتر که کار می کنند در خاکند و نظایر چشیده  
 در سینه قوی کرده خشک کند و بعد از شتر می باید  
 که تا به روز دیگر هر روز وقت شقی این نظایر را  
 در روز شتر بربان دستور مذکور بخوانند تا به  
 چهار یک بریزند و بهیچ طریق استعمال کنند و اگر بعضی  
 بر طریقی باشد و بسیار ضعیف القوه باشد مانند  
 شروع کند و اندک از لطیف بر قوه می کند مدینه  
 منزه رده هم مرغ هم برشت و شوره بخونش و خانه  
 اینها قلیق بعد از شروع این چهار رنگت و آن نظایر  
 در باره چشیده را نگاه دارند تا بعد از انعام لبه  
 با صبح روز شنبه را در انقدر آب که چشیده را رسد  
 این را اکثاف به چوبان صاف هم کام برده در  
 حوض که چک رخته در آب میال انقدر که توانا باشد  
 بدست آورند و در کتد ابهر جواریک تا به طریق مقلد  
 طهر است و احتیاج به آب ندارد اما طریقی  
 منجی حکما چشیده را به نفع بسیار عتق دارند و الهی

ببار

بسیار امراض منته از نمودن و نافع اند بکنند هر روز  
 بهیچ طریق چشیده و نیم و آنرا بکوبند و در کتد شتر آب شتر  
 بهیچ طریق چشیده تا به و چشیده صاف هم کرم کرم برشته و چوبان  
 بهیچ و در وقت خواب شتر اگر این صاف هم صبح چوبان به  
 چوبان صاف هم صبح و تا کرده و غرضش و غرضش بهیچ  
 بهیچ نظایر اند در کتد نیم آب شتر بخوانند تا به و چشیده  
 و بهیچ طریق صبح بخورند و اگر متخلف صبح بخورند تا به و چشیده  
 وقت خواب شتر چهار مرتبه نیم از بهال قسم صبح بخورند  
 بعد از آن  
 معجون این است که اگر طهر جمیع غوار  
 علی کرده از ادویه موافقه نافع بقوه بکوبد در آب ادویه  
 مقرر کتد بهیچ تا نصف کند و جوهر غلظت آنرا بهیچ  
 بهیچ است و الا از این صبح چشیده کتد و استعمل کند در شتر  
 مختلفه نفع است چشیده نیم استعمل کند و از کتد نیم است  
 که بنده فواید عجیبه و نافع غرض در اکثر این صاف هم چوبان  
 من همه کتد ام این است که شتر  
 دار صوری صحرای از کتد ام تا به منفک و در آن بهیچ

قند شفاقل زرماد و خرد قند بود آب زعفران در  
 مصطک از هر کدام در منقش است در غرض است  
 کندن زهر بزرگ و صبح و در نیم در منقش شد با یکدیگر است  
 طبع چ چوب در نیم است که تا باغ اطراف روم و قند  
 اگر از او هر دو دانه و نیمه و امیر خردیم و امیر خردیم و  
 منقش را باغ است چ چوب منقش را در هر نیمه  
 خرد بود البسم که با به روم است که کندن زهر است  
 سه بشقی زعفران یک بشقی بود در غرض است  
 کندن زهر بزرگ و صبح و در نیم در منقش شد با یکدیگر است  
 چ چوب خردیم نیم است که تا باغ اطراف روم و قند  
 چ چوب منقش را بود هر نیمه منقش است که تا باغ  
 و در نیم منقش شد صده ده منقش است که تا باغ  
 در صبح و در نیم منقش کردیم زهر نیمه است  
 بعد از این اول است چ چوب زهر منقش که کادان  
 زرماد و در هر از هر یک در منقش است با یکدیگر است  
 کوفته و نیمه زهر بزرگ و صبح و در نیم منقش است که کادان

چ چوب

چ چوب منقش را در هر نیمه منقش است با یکدیگر است  
 در نیم منقش است که تا باغ اطراف روم و قند  
 کادان که با یکدیگر است با یکدیگر است با یکدیگر است  
 باغ منقش است چ چوب منقش است که تا باغ  
 زهر منقش است و آن نیمه است که تا باغ  
 چ چوب خردیم و صفیان بود که در هر نیمه  
 و امیر خردیم آن ظاهر شده است که در هر نیمه  
 منقش را در هر نیمه منقش است با یکدیگر است  
 نیم و نیمه در نیم منقش است که تا باغ  
 آب شفاقل زعفران یک بشقی بود در غرض است  
 کندن زهر بزرگ و صبح و در نیم در منقش شد با یکدیگر است  
 چ چوب خردیم نیم است که تا باغ اطراف روم و قند  
 چ چوب منقش را بود هر نیمه منقش است که تا باغ  
 و در نیم منقش شد صده ده منقش است که تا باغ  
 در صبح و در نیم منقش کردیم زهر نیمه است  
 بعد از این اول است چ چوب زهر منقش که کادان  
 زرماد و در هر از هر یک در منقش است با یکدیگر است  
 کوفته و نیمه زهر بزرگ و صبح و در نیم منقش است که کادان

که کادان در هر نیمه منقش است که تا باغ  
 و صفیان بود که در هر نیمه  
 و امیر خردیم آن ظاهر شده است که در هر نیمه  
 منقش را در هر نیمه منقش است با یکدیگر است  
 نیم و نیمه در نیم منقش است که تا باغ  
 آب شفاقل زعفران یک بشقی بود در غرض است  
 کندن زهر بزرگ و صبح و در نیم در منقش شد با یکدیگر است  
 چ چوب خردیم نیم است که تا باغ اطراف روم و قند  
 چ چوب منقش را بود هر نیمه منقش است که تا باغ  
 و در نیم منقش شد صده ده منقش است که تا باغ  
 در صبح و در نیم منقش کردیم زهر نیمه است  
 بعد از این اول است چ چوب زهر منقش که کادان  
 زرماد و در هر از هر یک در منقش است با یکدیگر است  
 کوفته و نیمه زهر بزرگ و صبح و در نیم منقش است که کادان





مزارع را در این طریق استوار می نماید و این که مزارع را  
از طریق کفایت و ارضانیت که در هر اقل می کند  
فادری حواله را با او به آن مکتور مکتور در حقیقت مع کند و در  
هم که در آن و در هر یک هم که در آن و همچنین هر یک که  
سازند تا در این ششم که بکفایت مع کند و فادری را در  
نمیکنند که در هر یک که از نوع فادری که از آن در  
میکنند و در این و در هر یک که در هر یک که در  
حیوانی که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
و این که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
با ورق طلا و در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
علیه و بیک شوق و این که در هر یک که در هر یک که در  
مخطوط را در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
جبهه و در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در

نکرده

نکرده هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
تا در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
و در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
بیک و در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
ترتیب کرده و در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
منه و در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
الهی و در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
و در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
منه و در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
منه و در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
معنی و در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
و در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در  
منه و در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در

تا بر نزار و ادم و در میان هر میند یک میند و در یک میند  
 در میند و هر میند به روز بخورد و بی بی منفع  
 با در حوض داده درم جدر و از خطا کرده  
 درم زعفران درم ابریشم حرق با در کوبه از هر یک  
 هفت درم ریزه لعل شندرم کا و نان که درم عشر  
 اینجی درم مسک خالص صندل سفید درم عرق طار  
 هر یک چهار درم اند مقطر ز عاده از هر یک سه درم و  
 کلینک هفت درم مجموع را افزودند و کوفه و بخت  
 را خوب هم کرده بجرای مد مسک خمر کرده در میان هم  
 محکم تر است به محوم محلی که میند شتر منفع  
 و طریق دیگر که اندر عود المسک حله به میند  
 جانت که هر یک بجز با که در طریق اولی میند که یک  
 ساق صلابه محکم لکله و سه مسک حله که ده بر صیک  
 میمانند تا یک میند رسد و متغف اند طریق بان  
 در طریق اولی میند و بر هر قدر که روز هم از حله  
 با در هر و هفت روز بعد از این از اینجی در بر نزار

مدکور

مدکور شد حسب لازم درمده خصوص از هیچ تا  
 جدر و از حله و از خطا کرده  
 با در حوض داده درم جدر و از خطا کرده  
 نایده بر است که بفرز توان محف و از اینجی قوا اند  
 جدر این همه محف ام که بفرز حرق عای نیم و اکثر  
 اینجی بفرز محف ام این میند باید درم که استیم جدر  
 با بفرز حوض محف با بفرز از این مرضا که حفظ  
 حقیقت است که بقاعده که احضار حوض و ماوراء النهر  
 قرار داده اند که هر یک شتر که در نزار و از هر  
 بخورند در انوالابت جدر و از بخورند و شمع  
 میند و میند که هر میند که در فادر هر است در جدر  
 نیز است مع لاد که فادر هر را در ام حله و هر  
 حله و در حله استیم میند که و از استیم حله و از  
 مطلق با غرمت دیگر است که اکثر اوه بلکه علی العدم  
 مد او من میمانند طریقی که اطران مقطر محم اند حله  
 که در اولی که بر حله میند و بر میند بخورند که روز



و دایک روز هم سه دایک روز هم چهار دایک روز هم  
 سه دایک روز هم و دایک روز هم که دایک روز هم  
 یک دایک و اگر روزی هم که دایک روزی هم که  
 با این حرفت پیوسته کنند که هر روز الحمد لم یضل  
 بخت نرم گرفته و بخت با کد که منفرع و مدد  
 بخت منفرع و در آن خاص ده منفی است  
 چه منفی و غیرت بنده است غیر آنست که دایک  
 علامت بخاطر است و هم با کد که منفرع هم که منفرع  
 بر آن افزوده باشد و هم بر هر که در روز  
 سه دایک که در آن نافع است و لیکن خود  
 با دایک که در آن نافع است که کرم در روز که ده  
 باشد با آنکه منفرع معلوم که منفرع و اما طریقه  
 و اعتقاد بر اینست که دایک منفی و اگر دایک  
 با دایک که منفرع مع همانند با دایک با دایک  
 و قیاس از اینست که حفظ و لغت و لغت و لغت  
 و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت

حاله و باره و همه الماکه و لیکن اوجاع و الام است  
 طلاء ارضیه یا یک مذهب است عدل و نظر ندارد و  
 فقر و جمع نفس مذکور که بر آن کثر نموده و نقص است  
 استخوان در جمیع اعضا و در کتب معتدله  
 مذکور گردیده  
 تر باقی فاروق بود که تر باقی  
 متغیر از تعریف مشروط به کمال و مشخصه باشد و این  
 آن باقی به طریق که در قانون و کمال الصانع و اکثر  
 کتب معتدله از حد ماضی است اگر چه اعظم بر طرف  
 بیشتر است و لیکن در اکثر اوقات حکم است و بیشتر مردم  
 میگویند و یک اسم وقت است که در اکثر اوقات  
 که ابو الریحان در آنست تر باقی فاروق نفس محرم  
 که است که اهل قند در سر خام بخورند و بعد از آن  
 تر باقی بخورند اگر قطع را یکمیر از دهن و اروق کنند  
 والا فلا بد که اندک از تر باقی را با برنج آن  
 کوفته یا میزنند و بعد از یک شب اگر را یکمیر معلوم شود  
 خوب است و دیگر نصف کرده که تر باقی فاروق را در

خور

خور که منعقد شده باشد بنید از نه اگر در کتب آن  
 که خسته شود بنویسد والا فلا و جمیع تر باقی فحش مذکور  
 باید در کتب تر باقی میباید که ضعف القوت  
 نباشد و در کتب با طهر یا معتدله تر باقی آن در  
 باشد و واجب است که در آن از اخلاط فاسده پاک  
 باشد و هوای آن نیز معتدل باشد و بهتر است اوست  
 و قوت که در جفت با در مرتب باشد و در سر  
 اوست آنکه در سر یا در جسد یا در عظم  
 شرط خلاف تر باقی است که در عظم معتدل  
 تر است که مخصوص است به بنای طبع کتب و تر است  
 که در کتب و در جسد یا در سر یا در آن نبوده و در  
 عانت مطلقا چه از کمال و در تر باقی یا آنکه  
 جمع شده او یا به بعد از آن یک کتب یا در طبع  
 شست که با سر و یک تر است و در کتب یا در عظم  
 بر نشسته و بعد از آن یا که در کتب یا در عظم  
 خلط از معده دفع میشود که از غایت عظم و در جفت











با شتر ملایم بخوانند و در تخم با هر طبعی که سفید شود  
 آورند و کاه بکشد و در وقت که بکشد در کف بکشد  
 کوفته و بخت در آخر طبع بر آب پخته بر آب رنده  
 تا هوا را بخورد و فرو گیرد سر از ده درم تا شش ماه  
 مصلح که اخلاط غلیظه منقسم و سود را دفع نماید  
 و سه مکن به و می بکشد و باد را از کبد سرد  
 کم کوفتی را زانکه اصل الی کف کوفته را بکوفند  
 از هر یک یک درم و در هر یک از هر یک از هر یک ده درم  
 بنفشه کچک خط کم خمار از هر یک ده درم و در هر یک  
 یک قطره هم و کاه پخته که اسطوخودوس و عود الصلیب  
 از هر یک یک درم و در هر یک از هر یک و عصبه مفرغانه  
 شمره اسرارسم خوشه که صنف کافور و صنف کافور  
 در هر یک ده درم و در هر یک و عود کافور  
 ما را که مولا که منصف بغم و سودا باشد و در او حاد  
 صبر و قفس را در صنف است و در آب و در آب و در آب  
 بوسه کافور اصل الی مفرغ خط کم کافور کوفته از هر یک

ده درم

ده درم زانکه زهره کافور یا نخود که مجموعا بکوفته از هر یک  
 ده درم و در هر یک از هر یک از هر یک از هر یک  
 در سه درم است و در هر یک از هر یک از هر یک  
 با ده درم کافور و در هر یک از هر یک از هر یک  
 و خلاط کوفته را در صنف کافور کوفته و در هر یک  
 لسان سفید و در هر یک از هر یک از هر یک  
 شمره از هر یک ده درم و در هر یک از هر یک از هر یک  
 مفرغ از هر یک کافور کافور کافور کافور کافور  
 از هر یک ده درم و در هر یک از هر یک از هر یک  
 جیره ده درم و در هر یک از هر یک از هر یک  
 کوفته بکشد و در هر یک از هر یک از هر یک  
 سبک بکشد و در هر یک از هر یک از هر یک  
 سه مفرغ بنفشه خط از هر یک ده درم و در هر یک  
 بنکوفته ده مفرغ از هر یک از هر یک از هر یک  
 یک کافور است و در هر یک از هر یک از هر یک  
 قوی خیار از هر یک ده مفرغ از هر یک از هر یک



در این حد کرده ضمیمه روغن دم مرغ منقح از فحش و عین  
 حلووی حقیقه ننهند با حنای الکاحه سیوس که در  
 سیوس و غنیمه را با بنیم بر شویند هم سر را بخورد هم سر  
 که در نام کرکون هم سر محمد ترش است سر شویند با کاسه  
 بکر از نه مار سحر و قهر صاحب در تنور کز از نه مار  
 را با سحر اعدا در کوفه و رحم کند و ده مرتبه است حنا  
 بر سر است نهد با مسکه غریبه انکه در قزاق کرده با  
 کند و وقت حلق استعداده محو شود  
 که مهر خضرا و غم بخورد و از آن غریض خالص و غطر العقب  
 و این در او ملوک است که کریم است در طعم است  
 محمدراده درم منوخم فرط ده درم موی درم سر سر عید  
 قند مضاف درم بوعون که درم عا الدسم موی کرده  
 تر از تر کشیدن تا در منقح باشد محو صاحب  
 از موی جبهه کزنده الاغواست مهر طعم و خضرا و موی غنی  
 باشد و در غرض صاحب مرمض است ترند عید خود  
 خواننده بر روغن دم جوی خنجر حیدر درم کحل منقح

بسم

دست درم بکنند سر را بر روی  
 آنرا مصطکی از این که درم  
 که بکار نوز از فم برودن کمره نشاند  
 و فم بر سر از این که بکند درم  
 ساختن آنرا محول خوانند که محمول  
 همراه آب سبزه و بریزند و با برادر  
 گرفته و بخت نور بکنند در آورده  
 مخلوط خسته مار و برادر و برادر  
 حاضر که این شده باشد بر سر  
 کف گرفته و بپوشانم آورده  
 کرده بر این زنده ماسجول  
 حشمتار که تنه بده و در  
 میکند در صورتی که درم  
 محمول را وقت خواب بخورند  
 و بخورند حبیب زینعل که نافع  
 و کش که در سینه آن را













غرض از این مصطلح که اکسم ورق طلا چهارده عدد  
 ورق نقره ده عدد و مر و ارد سه عدد و مهر نقره ۱۴  
 کوفته و جوهر از لکب سماق صلابه کیم خط غم نیم  
 منور نیم خط در سه ضلع هر ضلع خود یک در حین  
 تجزیه قیاس یک میدانند و جدا کنند که بدست  
 رسد و بعد از در در ادوم میدانند و خواسته هم  
 مرینه بقطعه و بعد از آن هم یک عدد را بکتاب و  
 بینک بر ختم حکم ریاضی و اصر کیم میدانند  
 و بعد از آن کوفت بره با جوهر غم تا فیل نمایند  
 و در هر عدد از سروج و در هر عدد از تمام از کشته  
 و حدودا احتراز از لذت است اگر کسی را در کرده  
 باشد که سداب و مرکب بجز در کوزه بگوید و او غم  
 با دم بگوید و بخورد و غم را که در کوزه  
 خورده و در دست بندد یا جاله این خود هر یک تواند  
 کرد چنانکه گفته اند از سبز کوفته و غم و کشته هر کسی نیست  
 بخورد همیشه تنم است و اگر غم با جوهر خورده و سبز  
 ماله با بزرگ که جلال کند که با او جماعت نمایند که

اگر کرم یا رسوایان کرده مار و عنق و قند و گلاب  
 خضر را فایده مغز هر گوش جبهه را هر مار فایده  
 علاج ریه که مشنه بکشد و بخورد سیاه و در آب کتد و بخورد  
 و بر عنق بادیم بخورد نهضت باید اگر عدس بر روی کلاه  
 بکشد نه و بر پشت نه هر کوه سر که بخورد بهوش شود  
 جبهه سر و گوشه کان بهدر را به شیری را فایده نه و به شیری  
 بادیم و شیر مادر به نه به شود اگر نه در دهان خود خنک  
 کرده و بر چشم کتد زعفران را باغ نور و کتد و کتد  
 به چشم را باغ هفت اگر خار بار روی زنده بهینه  
 و باغ دارند با هر کسی خصوصیت کتد و کتد نه و اگر زنده  
 حویس بر آب آب بینه هر چند می مکت کتد نه  
 کتد نه و اگر خضر روی حاکم نه و هر چه رسوایان  
 و در وقت جماعت نزد کرمانه زن بفرار کند و نه  
 اگر مصلح و کوه کوه با انگشت بر قضیب اند هر که رسوایان  
 باشد و اگر کباب و در هر رسوایان نه و آب به  
 بر قضیب اند هر که و نکت نوز و اگر رسوایان  
 و عنق بر دست کبر نه عنق کتد علاج بهی سیاه و





مردارید باین خورشید بپرس که کینه موع غم و مانده کز طرف  
 خود حب سرفراز لعل صبح وصال کینه کینا رعدون  
 افیون در البیخ رالوی اوجا و کوفه و عیس  
 بلبل خط سفید و بدر قطره صحت حبه در بر زبان کف  
 دارند هر کسی عسکرت را بر کردن صفت شنبه  
 تر از و ز این که در از همه اسرفتن از چشم جد مده  
 بر صفت ناله جهنم کینه ازین درم خوار و سوخته مار و خنجر  
 خوار و ناله جاننده جهنم در دوزانو مانی خسته بنده  
 طریق استیون ترناق فاروق الت که اندک سیر  
 در این خیر نامه وجود ترناق در این حد کینه اگر نکر  
 بر طرف نور ترناق حول طریق دیگر اندک ترناق در  
 چون که بسته باشد اندازند اگر چون بول خود ترناق  
 خولت شناختن قادر بر مد آنکه قادر بر اصل کینه که  
 مد در این یک کف دست جاننده و قادر بر هر امر بالا کران  
 مانده اگر زنده است که در دوزخ اعدیت و اگر یک است  
 شتر نیکند او بدست نوع دیگر سوزن را که مایه کرد صحن  
 سرفراز خود در قادر بر مرد که اگر مرد و در دست و اگر مرد

زفت خوب نوع دند در چای است اندازند اگر مرد در است  
 اندک علی است و اگر نماند اصلیت اگر مرد و مرد کینه  
 حوز بود اگر خوش را بکشد خنده و بر حالت ضم مار کز اندازند در هر  
 مدیح عامه











[illegible][illegible]



[illegible][illegible]







[illegible]

راج کده سخن کده استغ  
 ۲ راج ادراب لید  
 ۳ راجه دور کسر کده نه مانع  
 ۴ صفر نوان و غو کده راج  
 ۵ در لیم راجه نه محمد راج  
 ۶ دوا غدر و کده حسین کده  
 ۷ از نور کده کده  
 ۸ احمد عجمه  
 ۹ طلایه کده چینه جاست خورامیه  
 ۱۰ آب کده جاست آب کده خورامیه

اطرف نقل از نثر نیکو در چشم و سر  
د. ایمنه نقل از نیکو در چشم و سر  
احسنه نقل از نیکو در چشم و سر  
نقل از نیکو در چشم و سر  
نقل از نیکو در چشم و سر  
نقل از نیکو در چشم و سر  
نقل از نیکو در چشم و سر  
نقل از نیکو در چشم و سر

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

عظیم داند بملک بملک بملک بملک  
روم داند باغ و مرغ و مرغ و مرغ  
ت بعد از ماه خرداد که است  
ت و ترات اطا بخرت رسیدند و  
ن و بزرگ که راج مار و افاق  
رسمهای نرم گویند و هوای مار و افاق

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تبریز

۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰





خط

۲۳